

# دادگاه حافظ

## دادخواست یک جانباز

احمد لطیفی

۲- با فرار محرمانه عینهو مجرمانه از بیمارستان (بانیت و قصد قبلی) وجه خرید گلوله M-1 افزون با هزینه‌های تمام شده‌ی جانبی را به دولت شاهنشاهی پرداخت نمودم که صد البته از خزانه‌ی فروش نفت ملی شده توسط دکتر مصدق و جزئی از کل دارایی عمومی است. به گمان واریز وجه گلوله‌ی سربی را بدهکار «حق الناس» می‌باشم. لذا برای خلاصی و رهایی از عذاب بدهکاری، درچه حسابی باید بدهی من به بیت‌المال پرداخت شود؟

۳- دروغ چرا؟ در روز حادثه، من، زیاد مذهبی نبودم؛ یک سرباز نهضت ملی ایران و یک «مصدقی» شش‌دانگ بود که بعدها به قیام امام خمینی پیوسته و هزینه‌هایی نیز پرداخت نموده‌ام. سؤال سوم من، آن خون‌هایی که از سینه‌ی من در یوم‌الله ریخته شد آیا تقدیم به مصدق است یا اهدا به امام خمینی؟ و ... یا هر دو؟

۴- «آمر» اصلی جنایت فوق‌الذکر: نام محمدرضا، شهرت پهلوی، فرزندرضا، شغل شاه، صفت دیکتاتور بوده و من از نامبرده سخت شاکمی‌ام. اینک «متشاکمی آمر» مرده، دست‌اش از جهان خاکی کوتاه و اسیر خاک است چوب زدن به مرده و نفرین و ناسزا به او را نیز مروت نمی‌دانم اما در آن نیم‌روز رستاخیز من شاکمی‌ام و ... رضایت نمی‌دهم! اگر چه در آن دنیا نیز «آقا شاه» متشاکمی بی‌دست و پا نیست

آب‌انباری) منتقل و ادامه‌ی معالجه و مداوا توسط آقای دکتر عباس نعیمی جراح ادامه و در نهایت مع‌الاسف نوشیدن شربت شهادت از من بی‌سعادت و بضاعت دریغ و سلب گردید.

اینک که بیش از ۴۳ سال از آن «مرگ بر شاه بازی!» گذشته است، نکاتی را فهرست‌وار معروض می‌دارم، باشد به لطف هدایت و راهنمایی آن حقوق‌دان گران‌سنگ، برای خانواده‌ی راقم بویژه دخترم بخت و فرجی باشد.

۱- اقرار دارم جانبازی من در آن روز وحشتناک به طالع و سرنوشت و قضا و قدر مربوط نبوده بلکه در کمال سلامتی جسم و عقل به میدان رفته و به لطف سوابق و تجارب سیاسی پیشین با فریادهای رهایی و آزادی مشوق و محرک نیز بوده‌ام و دروغ چرا؟ افزون، چند و چندین بار پس از نوش‌جان سرب داغ، ناسزاهایی به اعلا حضرت همایونی (هنوز آریا مهر نشده بود!) بویژه به والا حضرت همشیره‌ی ایشان اشرف خانم چه در مکان اصابت و چه در بیمارستان و چه جوار آب‌انباری تقدیم نمودم. سؤال من: آیا حواله‌ی ناسزا بویژه به علیا مخدره‌ی دو قلو بار گناه و معصیت دارد؟ اگر جواب مثبت است، برای رهایی از عذاب وجدان و خلاصی از کیفر اخروی اینک از چه مقام، فردو افراد حقیقی و حقوقی باید «حلالیت» طلبید؟



### □ ریاست محترم دادگاه حافظ

این دادخواست یک جانباز به آن دادگاه عدل است.

این جانب (احمد لطیفی، فرزند حسن و راضیه، متولد ۱۳۱۳)، در نیم‌روز ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ «یوم‌الله» در خیابان بوذرجمهری قدیم نبش بازار آهنگران در گرماگرم تظاهرات و شعار «ما شاه نمی‌خواهیم!»، مورد اصابت تیرآتشین نوع M-1 از گارد شاهنشاهی قرار گرفتیم، ولی نمردم، به همین سادگی! موتور سواران سیاه پوش نیمه‌جنازه‌ی مرا در موتورسیکلت سه‌ترکه جاسازی و به بیمارستان «بازرگانان» سه راه سیروس قدیم برده و غروب فردا ۱۶ خرداد از هول غضب عمله‌های حکومت (تیرخورده‌ها را برای پذیرایی می‌خواستند!) دزدکی توسط بستگان فرار و به خانه‌ای امن (زیرزمینی،

یار و انصار زیاد دارد- قاضی القضاات دارد- آقا شمس خال آباد کراواتی دارد- فراوان و کیل پایه‌ی یک دارد از همه چاق‌تر، دکتر مظفر بقایای کرمانی را دارد که سه بار تاج و تخت اعلا حضرت را نجات داده! اما نه، دادگاه الهی کتربایی که نیست! حساب کتاب دارد- و کیل اش بقایای انگلوفیل «نفتی»! خود «امر» قتل ست شکنجه و قتل شهید «افشار طوس» در پرونده دارد- کار «شاه نفتی»! «خراب‌تر می‌شود، به جهنم درک!! سؤال چهارم من: آیا در حال حاضر می‌توانم به «نیم پهلوی!» «موسوم به رضا شاه دوم! پسر ارشد پدر تاجدار «گیر» داده شکایت و طلب خسارت جانی و مالی نمایم؟

۵- از ضارب «عامل مفلوک» مجهول الهویه و مجهولی مکان نیز شکایت دارم- سربازی بوده و مأمور و معذور! - را نمی‌پذیرم، آن خرس‌های وحشی آدم‌نما یک جوان بی‌سلاح (مثل من) را در نبردی نابرابر با تفنگ جنگی به قصد و نیت کشتن (تیراندازی روی سینه!) زده با هدف‌گیری و صد البته چندین جوان دیگر را نیز لت و پار کرده و محتمل کشته و اینک حتماً پیر شده و احتمالاً مرده! برای ترساندن و فراری دادنم باید تیرهایی شلیک می‌کرد و یا فرمانده جلاد خود را هدف می‌گرفت، با این استعمار زده، چه کنم؟

۶- از فردای پیروزی انقلاب به علل واضح و مبرهن، طالب کسب «دفترچه‌ی جانبازی» نبودم چه تحقیر انسان‌ها را به هر شکل قبول نداشته و ندارم. «به جانبازان زمین می‌دهند... کیوسک روزنامه‌فروشی می‌دهند... پیکان می‌دهند... فرش ماشینی می‌دهند... مجوز آژانس تاکسی می‌دهند... الخ...» من که کهنه سرباز جانباز... برای فرش ماشینی خون ن داده‌ام که طالب «دفترچه‌ی جانبازی» بوده باشم.

در حال حاضر، دختر آخری من در آزمون‌های کنکور سراسری، سخت نیاز به سهمیه‌ی «جانبازی بابا» دارد. فلذا در این نیاز مهم و حیاتی سروده‌هایی به جناب دکتر **حدااد عادل** رئیس مجلس و جناب **مهدی**

**کروبی** رئیس حزب با پست پیشنهاد تقدیم، یاری و مساعدت خواسته که مع‌الاسف هر دو سروده «دردنامه» بی‌جواب مانده است! طفلی دخترم پشت کنکور مانده و به قول «سعدی» در این مصیبت پیری و نیستی مانده‌ام چه کنم؟

برای آگاهی بیش‌تر سروده‌هایی تحت عنوان «خون‌نامه» از راقم و «سرگذشت بابای من!» از دخترم به اهتمام جناب پرفسور امین در ماهنامه‌ی وزین **حافظ** شماره‌های ۲۵ و ۲۶ به زیور چاپ آراسته گردید.

۷- دخترم با بغض و گاه‌آگریه از من

می‌پرسد: «از فردای ۲۸ مرداد سال ۳۲ تا طلوع ۱۵ خرداد خرداد سال ۴۲ و از آن روز تا ۲۲ بهمن ۵۷ و بعد از پیروزی انقلاب تا امروز به کدام یک از اهداف آرمانی خود رسیده‌ای بابا؟»....

واژه‌های کلیشه‌ای من سفسطه و مغلطه، پارازیت، شانناژ و گاه‌آ مونتاژ! جواب نداده و نمی‌دهد. لطفاً نگارنده را در پاسخ معقول و شایسته به دختر هدایت فرمائید، لطفاً! در خاتمه سلامتی و سرافرازی آن وارسته‌ی شایسته ایران زمین را از ایزد مهربان خواهانیم. ■

هر کجاست شادمان این ابن ۵-۴

<p>از چیت بیخ نزه گزند سنگری در ظلم و جور و بنی و فساد و جفا و عنف از بی‌بخت گایه بخت زیبحسن نگدشته بیت هفت زایم آه نذر روزنه شبیه ساعت به باسرم هم هفتاد و نه گدشته نصیحت بی‌خبر این ابن امین سواد پاک محشره فکس بر گرفت، تعویذ بر در لاله از دم سخن باغش از با فاد و وقت در کجا گور امور و آهول کی مشر خسوس بر بخت نثر جز باغ حسن لازم ملک خادون قلم و تیغ زار گیج حکیم طوس ز تو صیف مینی صد آفرین به ملک خرب و بقیعش ببین از آن به زینت دامن زین بعد از حیات هادی دین علم، ستر آن که با سواد به ملک سخن شسته بسوسه تبار عرب صبی از کمال از این قدرت قسم و تیغ آبرار افوخ در دم گند شفت و بقیع طبی محیط بر عمر آفاق نظم داشت آری متاع شهر بازار روز دار</p>	<p>در کار خصل خصل کند، نثرم خجری کی فزنی می‌نهد بی‌لوی و ساری اردی جهنم آره بر با جز سگری ساعت ز شرف معر ز بسد و سانی وقت ناز و طاعت در سرتزادوی شش شتر ز جوت ختم بجمبری لا دشمن و آسمان سخن است شتری تر کار کنی به جعفری اش شان کهنی در سبزی بچار زدن یاد آوری چون گاه خرق، کوبه و در صبری به بر جغای تیش و تیغ مزوری بیسو سخنوی و در سو دلاوری بر سلسل صلیفه در آن برای هر کس در این دبار زنگ کس معنی کو بر زدی بد آن اسم از زوری چون کاسم معنی بنهد با به مبری خود بد سر آردی به طهری و مضری خالی سخن نماند ز علوم و مضری نار ز بیز آن در غیب از آن آوری آن ابن امین خمرده شد از گاه موری قوان قصیده و غزل قطع در کشتی شال پاکه ز سپاسی نشسته</p>
---	--